



مدرسه یا قفس

بازتاب مدرسه در متون کهن
و داستان نویسی معاصر

محمد رضا رهبریان

مدرسه یا قفس

بازتاب مدرسه در متون کهن
و داستان‌نویسی معاصر

محمد رضا رهبریان



۱۳۹۵

سرشناسه	رهبریان، محمدرضا، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	مدرسه یا قفس؛ بازتاب مدرسه در متون کهن و داستان‌نویسی معاصر / محمدرضا رهبریان.
مشخصات نشر	تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	نه، ۳۰۴ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰-۱۲۱-۷۶۹-۲
وضعیت فهرست‌نویسی	قیبا
عنوان دیگر	بازتاب مدرسه در متون کهن و داستان‌نویسی معاصر.
موضوع	آموزش و پرورش در ادبیات
شناسه افزوده	شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره	PIR ۴۰۵۳.۸۹ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیوبی	۸۱۶۱۰۰۸۳۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۹۰۳۱۶

مدرسه یا قفس؛ بازتاب مدرسه در متون کهن و داستان‌نویسی معاصر

نویسنده: محمدرضا رهبریان

چاپ نخست: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی

لینوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه

حق چاپ محفوظ است.

انتشارات

علمی و فرهنگی



اداره مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان،

پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن اداره مرکزی: ۷۰ - ۸۸۷۷۴۵۶۹

فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲؛ تلفن مرکز پخش: ۲۹ - ۸۸۶۶۵۷۲۸؛ تلفکس: ۴۵ - ۸۸۶۷۷۵۴۴

www.elmifarhangi.ir info@elmifarhangi.ir

www.ketabgostarco.com info@ketabgostarco.com

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۱۶ - ۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۶۶۴۰۰۷۸۶

فروشگاه دو: میدان هفت‌تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛

تلفن: ۷ - ۸۸۳۴۳۸۰۶

فروشگاه سه: بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو حقانی، خروجی کتابخانه ملی، کتابخانه ملی

(نمایشگاه و فروشگاه دائمی کتاب)

فروشگاه چهار: خیابان کارگر شمالی، روبه‌روی پارک لاله، نبش کوچه ستاره، نمایشگاه و فروشگاه

محصولات فرهنگی سازمان تأمین اجتماعی، پلاک ۱

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	هفت
فصل اول: بازتاب مدرسه در متون ادبی	۱
فصل دوم: مدرسه در آینه ادبیات داستانی	۵۱
چند نکته و نظر پایانی	۱۳۶
فصل سوم: گزیده‌ای از داستان‌ها	۱۵۹
۱. گلدسته‌ها و فلک	۱۵۹
۲. غیرممکن	۱۷۱
۳. اسب	۱۷۶
۴. داستان ما و فریدون	۱۸۶
۵. قصه عینکم	۱۹۱
۶. زهره‌ترک	۱۹۹
۷. دوست کوچک	۲۰۷
۸. روزنامه دیواری مدرسه ما	۲۲۵
۹. شیش، شیش، شیشه شیکست	۲۴۲
۱۰. سرود	۲۴۸
۱۱. وضعیت	۲۵۴
۱۲. کوچ	۲۵۹
۱۳. نخستین روز درس	۲۶۴
۱۴. نمره	۲۷۱
کتابنامه	۲۸۹
فهرست اعلام	۲۹۷

زندگی شاید طفلی است که از مدرسه برمی‌گردد

فروغ فرخزاد

پیش‌گفتار

داستان‌هایی که از روزهای مدرسه نوشته شده، جدا از جنبه‌های هنری‌شان، اهمیتی تاریخی، جامعه‌شناختی، فرهنگ‌شناختی و حتی فلکوریک دارند؛ داستان‌هایی که گاه به شکل خاطرات خود نویسندگان است و گاه با ترکیبی از واقعیت و تخیل درآمیخته‌اند، اما در متن خود بازگوکننده بسیاری از واقعیت‌هایی هستند که می‌توان همچون یک سند تاریخی-اجتماعی بدان‌ها نگریست. بسیاری از این داستان‌ها توصیفگر دوره‌ای از تاریخ فرهنگ و تحصیل در ایران معاصرند.

پس از ورود فرهنگ و تمدن اروپا به ایران و آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های غربی، که نخستین تکان‌ها و چالش‌های عملی آن را باید در نظام تعلیم و تربیت ایران جست‌وجو کرد، انتقاد به شیوه مدارس قدیم یا «مکتب‌خانه‌ای» آغاز شد و این احساس نیاز به مدارس جدید با اندیشه و خواست بزرگ‌مردی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر و با بنا نهادن دارالفنون (۱۲۳۱ ش) پی‌ریزی شد و بعدها، با کوشش‌های میرزا حسن رشدیه (ف ۱۳۲۳ ش) و برخی از رجال فرهنگ‌دوست، به بار نشست. هرچند در آغاز راه جامعه سنتی و متولیان نظام مکتب‌خانه‌ای به‌شدت با برپایی مدارس جدید مخالفت می‌کردند و حتی با برخوردهایی ستیزه‌جویانه تلاشگران این عرصه را به إحداد و تکفیر متهم می‌ساختند، اما ضرورت‌ها و دگرگونی‌های مهم اجتماعی و فرهنگی در تکاپوی مشروطه آن‌چنان شتاب و قدرت داشت که سرانجام دستگاه تعلیم و تربیت از زیر سیطره و سلطه نظام سنتی بیرون

آمد و فکر و فرهنگ ایران وارد مرحله تازه‌ای شد که بازتاب بسیاری از جنبه‌های مثبت و منفی و نارسایی‌ها و چالش‌های مدارس جدید را در آثار بسیاری از داستان‌نویسان ایرانی می‌توان مشاهده کرد.

با مرور و مطالعه این دست آثار، می‌توان وضع آموزش و پرورش ایران را از زمان تأسیس مدارس جدید و برجیده شدن مکتب‌خانه‌های قدیمی تا روزگار نزدیک به دهه شصت خورشیدی دریافت و شناخت؛ اینکه مدارس با چه سبک و سیاقی اداره می‌شدند؟ کیفیت تعلیم و تربیت در آن‌ها چگونه بوده؟ شاگردان، معلمان و اولیای مدارس با چه فضاها، هنجارها و ماجراهایی سروکار داشته‌اند؟ و در آخر اینکه سیمای مدیران، معلمان و کلاس‌های درس در این صد ساله و در آینه داستان‌نویسی معاصر چگونه انعکاس یافته است؟ از آنجا که پیکره آثار داستانی بر بنیاد زبان هنری و تخیل هنرمندانه استوار است، نویسندگان با بهره‌گیری از تخیل خود، در رویارویی با رویدادهای داستانی، گاه جزئیات و جلوه‌هایی از واقعیات را به نمایش می‌گذارند که هرگز در پژوهش‌ها و اسناد تاریخی نمی‌توان به این میزان از شناسایی‌ها و نکته‌پردازی‌ها دست یافت. بی‌تردید زبان هنر، بی‌آنکه آهنگ پژوهش داشته باشد، می‌تواند از زبان تاریخ و تحقیق، بسی دقیق‌تر، روشن‌تر و پذیرفتنی‌تر جلوه کند.

در این دفتر کوشش شده است تا به بازخوانی آموزش و پرورش، تنها از دریچه داستان‌نویسان و خاطره‌نگاران پرداخته شود. البته، پیش از آن، نیم‌نگاهی به جریان آموزش در ادوار گذشته شده و نیز درنگ و تأملی به پرخاش‌ها و ناخرسندی برخی شاعران و ادیبان نسبت به مدرسه و تحصیل صورت گرفته است تا از این منظر، پست و بلند جریان فرهنگ و آموزش در ایران بهتر نشان داده شود، و هم اینکه به پیشینه فرهنگ قدیم و تاریخچه فرهنگ جدید در یک چشم‌انداز نگریسته شود.

در بررسی داستان‌های مدرسه، گاه مثال‌ها و تکه‌هایی از کل اثر آورده شده تا در کنار نشان دادن نمونه‌هایی بر نقد و داوری خود، خواننده نیز به زبان و سبک و فضای داستان‌ها بیشتر نزدیک شود.

در بخش پایانی کتاب هم‌گزیده‌ای از داستان‌هایی که خاطرات و خطرات شورانگیز و به‌یادماندنی دوران مدرسه را به تصویر کشیده‌اند آورده

شده تا افزون بر آشنایی با نمونه‌های خوب داستانی، بُرشی از حال‌وهوای تحصیل در مدارس نسل‌های گذشته به دست داده شود؛ ضمن آنکه این داستان‌ها می‌توانند حس نوستالژیک و همذات‌پنداری با هر خواننده‌ای داشته باشند، زیرا ممکن است برخی از این داستان‌ها با خاطرات دوران مدرسهٔ افراد بسیاری نزدیک و حتی مشترک باشند.

در پایان این گفتار، سپاسگزار همسرم، خانم آرزو بابایی، هستم که همواره، از سرِ نیکی و صبوری، ترکِ کام خود می‌کند تا منی که همیشه از کارِ گِل‌گریزان بوده‌ام، با دل آسودگی، به کارِ دل‌پردازم.

محمد رضا رهبریان

اردیبهشت ۱۳۹۴

فصل اول

بازتاب مدرسه در متون ادبی

با وجود آنکه بسیاری از گویندگان زبان فارسی از مدرسه و کانون‌های درس و بحث برخاسته‌اند و در سراسر عمر با درس و علم سروکار داشته‌اند، کمتر شاعر و سخنوری را می‌شناسیم که داغ شکایت از مدرسه را بر سینه نداشته باشد یا از مدرسه و مدرسه‌نشینان گله و بدگویی نکرده باشد.

بی‌تردید سیمای درس و مدرسه، در نظر اهل ادب و اندیشه، خشک و خسته‌کننده بوده و هرازگاهی گویندگان و شاعران در برابر علم و درس رسمی به دهن‌کجی و پرخاشگری پرداخته‌اند و همواره از مدرسه به عنوان محل و مظهر قیل‌و‌قال‌های بیهوده و بگومگوهای بی‌حاصل و دلگیر یاد کرده‌اند. در متون پهناور و پربرگ زبان فارسی، نمونه‌های فراوانی از رمیدگی و آزرده‌گی صاحبان سخن می‌توان یافت. البته جست‌وجو و دستیابی به تمام نمونه‌ها نیاز به گشت‌و‌گذاری وسیع و دقیق دارد، ولی جست‌وجویی هرچند خُردینه، و تأمل و تماشایی در نمونه‌های آن، شاید خالی از لطف نباشد.^۱

۱. سال‌ها پیش، به هنگام مرور و مطالعه مجلات قدیمی، از جمله مجله هنر و مردم (سال ۱۳۵۰)، به مقاله‌ای موجز با عنوان «مدرسه در ادبیات فارسی»، به قلم دکتر سید محمد دامادی، برخورد کردم که خواندنی و دلخواه بود. همین مقاله بعدها بهانه و دستمایه‌ای برای پژوهش گسترده این دفتر شد. البته نویسنده مقاله مذکور، در بخشی از نوشته خود، به اینکه مقاله‌اش

پیش از آنکه به نمونه‌هایی از رمیدگی و دل‌آزردگی از مدرسه و مجالس درس پردازیم، نخست نگاهی به پیشینهٔ درس و تحصیل می‌اندازیم و اینکه کانون‌های درس و تحصیل کجا بوده‌اند و با چه روش‌ها و چه شیوه‌هایی اداره می‌شده‌اند.

براساس آنچه از متون ادبی و منابع تاریخی برمی‌آید، در ادوار گذشته، کودکان برای فراگیری خط و سواد به مکتب می‌رفتند، که در متون کهن از آن به عنوان «کتاب» یاد کرده‌اند، و در عرف ادبیات فارسی به معنی «مکتب» و مترادف با «دبستان» یا «دبیرستان» است. البته، واژهٔ دبستان و دبیرستان در متون کهن فراوان به کار رفته و تقریباً به مفهوم امروزی آن، یعنی جایگاه درس و تحصیل، بوده است. دکتر عباس زریاب خویی در خصوص واژهٔ «دبیرستان» می‌نویسد:

اما اگر مفهوم و معنای دبیرستان در معنی امروزی آن چندان قدیم نباشد، لفظ آن بسیار کهن است و در کتاب‌های قدیم و متون ادبی و تاریخی، کلمه‌ای رایج و شناخته بوده است، منتها به معنی مکتب یا مکتب‌خانه یا دبستان. حتی مکتب‌خانهٔ ابتدایی را، که در آن قرآن کریم تعلیم می‌دادند، «دبیرستان» می‌خواندند... «دبیرستان» یادگار زمان ساسانیان است و حتماً و قطعاً محلی برای تعلیم کودکان دبیران و بار آوردن آنان برای خدمت دولتی وجود داشته است و آن محل را دبیرستان می‌گفته‌اند. پس از آمدن اسلام و پیچیده شدن ادارهٔ مملکت پهناور اسلام، نیاز به تربیت دبیر و کاتب افتاد و جایگاه تعلیم آن را به تقلید دبیرستان «کتاب» گفتند.^۱



جای بسط و گسترش دارد اشاره‌ای نیک کرده بود: «نگارندهٔ این سطور در اینجا سر آن ندارد که از همهٔ موارد متعدد و فراوانی که شاعران و سخن‌سرایان فارسی‌زبان از مدرسه و مدرسه‌نشینان داغ شکایت بر سینه دارند، یاد کند و استقراء تامی نیز دربارهٔ این موضوع دلکش تاکنون به عمل نیاورده است و اگر صاحب ذوق فارغ‌البالی روزی از دیوان قضا خط امانی یابد و به استقراء تام و تجزیه و تحلیل تمام به منظور بسط و گسترش این مقال بپردازد، بی‌گمان خود مبحثی دلکش و پژوهشی دلپذیر خواهد بود و آن‌گاه مقالهٔ حاضر و شواهدی که به منظور بیان قسمت‌هایی از آزرده‌گی خاطر شاعران ایرانی از مدرسه و مدرسه‌نشینان در ذیل آورده می‌شود، در حکم مدخلی بر تحقیق مزبور تواند بود» (دامادی، «مدرسه در ادبیات فارسی»، هنر و مردم، ش ۱۱۱، صص ۵۷ - ۵۹).

۱. زریاب خویی، شطّ شیرین پرشکوت، صص ۴۹۱ و ۴۹۳.

همان گونه که گفته شد، نمونه‌های زیادی از کاربرد واژه‌های مکتب، کُتاب، دبستان و دبیرستان در متون کهن می‌توان یافت.

ابوسعید ابی‌الخیر (۳۵۷-۴۴۰ق) در یک رباعی سروده است:

در مدرسه گرچه دانش‌اندوز شوی وز گرمی بحث، مجلس‌افروز شوی
در مکتب عشق با همه دانایی سرگشته چو طفلان نوآموز شوی^۱
امیر خسرو دهلوی گوید:

همی کردم حدیث ابرو و مژگان او هر دم

چو طفلان سوره نون والقلم خوانان به مکتب‌ها^۲

سنایی (۴۶۷ - ۵۲۹ ق)، در حدیقه الحقیقه، واژه کُتاب را چنین آورده است:

رو بنه کُتاب انبیا یک‌چند بر خود این جهل و این ستم می‌پسند^۳

خاقانی (۵۲۰ - ۵۸۲ ق) نیز گوید:

مرغان چون طفلکانِ اجدی‌آموخته

بلبل «الحمد» خوان گشته خلیفه کُتاب^۴

مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲ ق) در مثنوی معنوی، ضمن داستان معلم و کودکان، مفهوم «کُتاب» را بهتر بیان کرده است:

مادرانشان خشمگین گشتند و گفت روز کُتاب و شما با لهو جُفت^۵

کلمه «دبستان» نیز کم‌وبیش در آثار ادبی به کار رفته است. در شاهنامه‌ی

فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ یا ۴۱۶ ق) از دبستان، جایی که کودکان را برای

آموختن نزد آموزگار می‌فرستادند، یاد شده و ظاهراً در ایران باستان،

دبستان را جایی در کنار آتشکده‌ها بنا می‌کردند:

همان کودکش را به فرهنگیان سپردی چو بودی از آهنگیان

به هر بَرزن اندر دبستان بُدی همان جای آتش‌پرستان بُدی^۶

از جمله، خاقانی، در ضمن قصیده‌ای، این کلمه را آورده است:

۱. ابوسعید ابی‌الخیر، سخنان منظوم ابوسعید ابی‌الخیر، ص ۱۰۱.

۲. به نقل از دهخدا، لغت‌نامه.

۳. به نقل از معین، فرهنگ فارسی.

۴. خاقانی، دیوان اشعار، ص ۴۲.

۵. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۹۲.

۶. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ابیات ۴۰۹ - ۴۱۰.

در دبستان روزگار مرا روز و شب لوح آرزو به بر است
هیچ طفلی در این دبستان نیست که ورا سورهٔ وفا ز بر است^۱
ناصرخسرو (۳۹۴ - ۴۸۱ ق) نیز گوید:
حسرت نکند کودک را سود به پیری هر گه که به خردی بگریزد ز دبستان^۲
نظامی گنجوی (۵۳۰ - ۶۱۴ ق) در هفت‌پیکر، به هنگام تعلیم و آموزش
بهرام با منذر، پسر نَعمان، در کشور یمن، از مَنخ دبستانی یا همان معلم
دبستان یاد می‌کند:

شاهزاده در آن حصار بلند پرورش می‌گرفت سالی چند
جز به آموختن نبودش رای بود عقلش به علم راهنمای
تازی و پارسی و یونانی یاد دادش مَنخ دبستانی^۳
اما واژهٔ «دبیرستان»، که در متون کهن به معنی مدرسهٔ کودکان یا
مکتب‌خانه به کار می‌رفته، چنین است:
ناصرخسرو گوید:

شغل کودک در دبیرستانش نیست جز که خواندن یا سؤال و یا جواب^۴
خاقانی نیز گوید:
دبیرستان نهم در هیکلِ روم کُنم آیینِ مَطران را مَطَرًا^۵
سنایی، در ضمن قصیده‌ای، گفته است:
عقل اگر خواهی که ناگه در عقیده ت نَفکند

گوش گیرش در دبیرستانِ «الرحمن» در آرا!^۶
امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ق) گفته است: «کودک از ابتدا از
دبیرستان برآمد و از تعلیم گریزان بود و چون وی را به الزام فرا تعلیم دارند،
طبع وی شود و چون بزرگ شود، لذت وی اندر علم بود و از آن صبر
نتواند کرد».^۷

ابوالفضل بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ ق) در کتاب خود می‌نویسد: «و من (خواجه

۱. خاقانی، دیوان اشعار، ص ۶۴.

۲. ناصرخسرو، دیوان، ص ۴۰۰.

۳. نظامی، هفت‌پیکر، ص ۶۶.

۴. ناصرخسرو، دیوان، ص ۹۸.

۵. خاقانی، دیوان اشعار، ص ۲۶.

۶. ریسمانی است که به پای شتر بندند؛ به معنی پای‌بند، مایهٔ گرفتاری (معین، فرهنگ فارسی).

۷. شفیع‌ی کدکنی، تازیانه‌های سلوک، ص ۱۳۰.

۸. غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۲۲.

عبدالغفار) سخت بزرگ بودم، به دبیرستان قرآن خواندن رفتمی و خدمتی کردم، چنان‌که کودکان کنند و بازگشتمی»^۱.

تصور می‌شود نخستین فضاهای تحصیل در ایران بعد از اسلام مساجد بوده باشند، زیرا مساجد، کانون‌های سیاسی، دادگاه‌های دادرسی، نهادهای آموزشی و فراتر از همه، جایگاه‌های پرستش و نیایش بودند؛^۲ البته بعدها، به سبب موضوع‌های تازه‌ای که مطرح می‌شد، و از طرفی احترام و قداستی که مسجد نزد مسلمانان داشته، طرح چنین مباحثی را در مسجد مناسب و بسنده نمی‌دیدند؛ در نتیجه، اندک‌اندک، حلقه‌های درس و آموزش از مسجد به مکان‌هایی چون مدرسه و مکتب‌خانه انتقال یافتند.^۳ و بعدها، با گسترش و کثرت مکتب‌خانه‌ها، محل درس به درون خانه‌ها و بازارها هم راه یافته است. اما، آن‌طور که از لابه‌لای متون کهن بر می‌آید، محل مکتب‌خانه‌ها بیشتر در مسجد بوده است. شاید، به سبب امکانات و وسعت جایی که داشته، آنجا را مکانی مناسب برای این کار می‌دانستند. در *قابوس‌نامه*، باب چهل و چهارم، حکایتی پر مغز و پرمعنا از شبلی و کودکان مکتب آمده که بیانگر تحصیل کودکان در مسجد است:^۴

شنودم که روزی شبلی رحمه‌الله‌علیه در مسجدی شد تا دو رکعت نماز بگزارد و زمانی برآساید. در مسجد، کودکان دبیرستان بودند؛ اتفاق را وقت نان خوردن کودکان بود و دو کودک به نزدیک شبلی رحمه‌الله‌علیه نشسته بودند. یکی پسر مُنعمی بود و دیگری پسرِ درویشی. دو زنبیل نهاده بودند. در زنبیل پسرِ مُنعم نان و حلوا بود و در زنبیل پسرِ درویش نان تهی. پسر منعم نان و حلوا می‌خورد و پسر درویش از وی حلوا می‌خواست. پسر منعم گفت: اگر تو را پاره‌ای حلوا بدهم تو سگ من باشی؟ گفت: باشم. گفت: بانگ کن تا تو را حلوا دهم. آن بیچاره بانگ سگ همی کرد. و پسرِ مُنعم حلوا به وی همی داد.^۵

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. شبلی، تاریخ آموزش در اسلام، ص ۹۰.

۳. همان، ص ۹۵.

۴. غیر از حکایت *قابوس‌نامه*، که حاکی از برگزاری کلاس‌های مکتب در مساجد است، به حکایتی از گلستان سعدی، باب هفتم، ص ۱۵۵ نیز می‌توان اشاره کرد.

۵. عنصرالمعالی، *قابوس‌نامه*، ص ۱۹۱.

این ماجرا را نیز عطار (۵۴۰-۶۱۸ ق) در *الهی‌نامه* به رشته نظم کشیده است:

بزرگی بر یکی مکتب گذر کرد مگر ناگه به دو کودک نظر کرد
یکی را پیش نان و نان خورش بود دگر را نان تنها پرورش بود...^۱
در ضمن این حکایت، معلوم می‌شود که کودکان، در کنار درس و تحصیل، می‌بایست با خودشان نان و خوراکی آورند و در ساعات تفریح به خوردن مشغول شوند. خاقانی هم در بیتی به این نکته اشاره می‌کند:
طفل زی مکتب برد نان، من ز مکتب

بهر پیران ز آفتاب و مه دو نان آورده‌ام^۲
به نظر می‌رسد که شیوه و اداره تحصیل در مکتب‌خانه‌ها، در سراسر حیات خود، یکسان و بدون کمترین تغییر و نوآوری بوده است. شاید از خلال گزارش‌هایی که شاردن، جهانگرد فرانسوی، در عصر صفویه، و گزارش‌هایی که عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من، در دوره قاجاریه، از مکتب و مکتب‌داران به دست می‌دهند، به سکون و یکنواختی چنین کانون‌هایی بهتر بتوان پی برد. بی‌گمان، مطالعه خاطرات و سفرنامه‌ها، کمک عمده‌ای به شناخت جریان آموزش در ایران خواهد کرد.^۳ برای نمونه، سطرهایی از مشاهدات شاردن فرانسوی را در اینجا نقل می‌کنیم:

ایرانیان کودکان خود را برای آموختن مقدمات علوم دینی و یاد گرفتن و خواندن دعا در شش‌سالگی به مکتب می‌فرستند و چون بر این اعتقادند که در سنین کمتر مغز کودکان برای آموختن خواندن و نوشتن آمادگی ندارد هرگز پیش از شش‌سالگی به این کار اقدام نمی‌کنند، و این روش و اندیشه‌ای عاقلانه و اساسی است... در مکتب، هر شاگرد با صدای بلند درس خود را می‌خواند و چون همه شاگردان با هم به خواندن درس می‌پردازند غوغا و سروصدای غریبی بر پا می‌شود. یکی با صدای بلند الفبا می‌خواند، یکی تهجی می‌کند، دیگری فارسی و آن دیگری عربی می‌خواند... هزینه

۱. عطار، *الهی‌نامه*، ص ۳۹۸.

۲. خاقانی، *دیوان اشعار*، ص ۲۵۵.

۳. برای مطالعه بیشتر ← مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۱۸ به بعد؛ اعتصام، *خاطرات سیاسی، ادبی و جوانی به روایت سعید نفیسی*، صص ۶۴۴ - ۶۵۱؛ نصرت‌الله باستان، «افسانه زندگی»، سخن، ش ۹، صص ۷۱۰-۷۱۲.

تحصیل، یعنی مزد به مکتب نهادن طفل، در ایران بسیار ناچیز است. مزد معلم معلوم نیست و هر کس به فراخور بنیة مالی خود چیزی به مکتب‌دار می‌دهد.^۱

ناصرخسرو نیز به حقوق و مزدی که خانواده‌ها به معلم مکتب یا مکتب‌دار می‌دادند اشاره می‌کند:
از غمِ مزدِ سرِ ماه که آن یکِ درم است

کودکِ خویش به استاد و دبستان ندهی^۲
و مولوی نیز در خصوص اینکه کودک، در حین تحصیل، هر ماه از بابت ماهگانه، یا شهریه، می‌بایست چیزی به آموزگار خود بدهد، گوید:

پس ز مکتب آن یکی صدری شده ماهگانه داده و بدری شده^۳
گویا شاگردان چندان با رضایت خاطر روانة مدرسه نمی‌شدند، یا نوعی بیم و ترس در وجودشان همراه بوده و پدران و مادران گاه، برای فرستادن کودکانشان به مکتب، دست به حَقّه و ریش‌قند (به دروغ، یا وعده‌ای شیرین، کودک را راضی نمودن) می‌زدند و با بهانه‌های رنگین و امیدهای شیرین مثل خریدن پرنده یا دادن هدیه، کودک را به مکتب رفتن دلخوش و امیدوار می‌کردند. مولوی، در ضمن تمثیلی، این نکته را به خوبی یادآور شده است:

طفل شد مکتب پی کسبِ هنر بر امیدِ مرغ با لطفِ پدر^۴
در اینجا بد نیست که به مواد درسی و کتاب‌هایی که در دوره مکتب خوانده می‌شدند اشاره‌ای بشود. ظاهراً کودکان از شش هفت‌سالگی به مکتب می‌رفتند و تا چند سال به فراگیری خواندن و خط و سواد مشغول می‌شدند و اگر خواهان تحصیلات بیشتری بودند، تا هجده‌سالگی به فراگیری دروس مقدماتی می‌پرداختند. بی‌گمان یکی از کتاب‌های ثابت و مهم مکتب‌خانه‌ها قرآن بوده که بعدها به شکل خلاصه و گزیده‌ای درآمد که آن

۱. شاردن، سفرنامه، ج ۳، صص ۹۳۲ - ۹۳۵.
۲. ناصرخسرو، دیوان، ص ۴۸۷.
۳. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۹۲. نخستین بار این بیت مولوی را در جلسات «مثنوی‌خوانی» دکتر احمد عزتی‌پرور شنیدم. شاید اگر فرصت حضور در آن جلسات را نمی‌یافتم، هرگز به‌آسانی به این نکته و بسیاری از نکته‌های دیگر - که گاه اینجا و آنجا از آن‌ها سود برده‌ام - دست نمی‌یافتم. سزااست که به پاس قدردانی، یادکردی از ایشان داشته باشم.
۴. همان، بیت ۲۷۹۱.

را به عنوان «عم‌جزء» می‌شناخته‌اند، و آن جزء آخر از کلام الله مجید را شامل می‌شد که از آغاز سوره «النباء» تا پایان سوره «الناس» و مشتمل بر ۳۷ سوره بود. البته خواندن عم‌جزء^۱ در مکتب‌خانه‌های قدیم تشریفات خاصی داشت. شاگرد در طی خواندن این کتاب باید در چند مورد به معلم مکتب‌خانه (مکتب‌دار) انعام می‌داد، و این انعام را «سرسوره» می‌گفتند، و هنگام ختم کتاب نیز مکتب‌دار انعام دریافت می‌کرد و شاگردان نیز نصف روز تعطیل می‌کردند.^۲ ناگفته نماند که این رسم از دیرزمان برقرار بوده است. در تذکرة الاولیاء عطار، در ضمن احوال بایزید^۳، و در اسرارالتوحید به این رسم اشاره شده است. در حکایت اسرارالتوحید، به چند نکته از رسم و آیین مکتب‌خانه‌ها می‌توان پی برد؛ از جمله به داشتن لوح، که پاره‌چوب عریضی بوده که کودکان روی آن مشق می‌کردند، و این لوح تا زمان برجیده شدن مکتب‌خانه‌ها (اواخر حکومت رضاشاه) وجود داشت. نکته دیگر، لوح یا تخته کودک را به خانه فرستادن، که گویی رسمی بوده که هرگاه کودک به مراحل از یادگیری می‌رسید، استاد لوح او را به نزد خانواده‌اش می‌فرستاد و بدین‌گونه رسیدن او را به مرحله‌ای از یادگیری قرآن به خانواده‌اش اعلام می‌کردند:

در آن وقت که خواجه بوطاهر، مهین پسر شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، کودک بود و به دبیرستان می‌شد، یک روز کودکان دبیرستان تخته او به خانه شیخ بازآوردند، چنانکه رسم ایشان باشد. خواجه حسن مؤدب پیش شیخ آمد که «کودکان لوح خواجه بوطاهر بازآورده‌اند، چنانکه رسم کودکان باشد». شیخ گفت: «به کدام سوره؟» حسن گفت: «به سوره لم یکن». شیخ حسن را گفت: «میوگی تکلف کن». حسن میوه آورده و کودکان را بداد. شیخ گفت: «مهین دبیرستان کدام است؟» به یکی اشارت کردند، شیخ او را بخواند و گفت: «استاد را بگوی که این‌بار به سوره لم یکن کودکان را تخته

۱. عبدالله مستوفی به خواندن این کتاب در زمان به مکتب رفتن خود اشاره می‌کند: «عم‌جزئی هم که برای من قبلاً تدارک کرده بودند با یک چوب‌الف کاغذی حاضر بود. آخوند بلافاصله مرا پیش طلبید. عم‌جزء را باز کرد و هو الف‌ت‌ح العلیم را با شعر بعدش پس مبارک بود چو فرّهما / اول کارها به نام خدا طوطی‌وار به من آموخت» (مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۱۸).

۲. جعفر شهیدی، «کتاب‌های درسی قدیم»، در سجادی؛ نام کریمان (یادمان دکتر حسین کریمان)، ص ۱۷۲.

۳. عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۲۶۱.

بازنفرستیا! تخته بازفرستی، به سورة 'الم نَشْرَح' بازفرست.»^۱

شاردن، سیاح فرانسوی، در سفرنامه‌ی خود یادآور این رسم در دوره صفویه نیز شده است:

در ایران، هر وقت شاگردی کتابی را به پایان ببرد و خواندن کتاب تازه‌ای را آغاز کند... ولی وی هدیه‌ای یا مبلغی برای معلم می‌فرستد. اما ارزشمندترین هدیه را وقتی به معلم می‌دهند که طفلش در تلاوت قرآن کریم پیشرفت کلی کرده باشد... در چنین موارد، یعنی وقتی که درس یکی از شاگردان به یکی از سوره‌های معین قرآن می‌رسد یا کتابی تازه برای خواندن به دست می‌گیرد بدین مناسبت هدیه‌ای برای مکتب‌دار می‌برند. همه شاگردان مکتب از حصول این موقعیت بهره‌مند می‌گردند، زیرا مکتب‌دار، بدین مناسبت، آن روز مکتب را تعطیل و شاگردان را مرخص می‌کند.^۲

دکتر عباس زریاب خویی (۱۲۹۷-۱۳۷۳ ش) هم به این رسم کهن در دوران مکتب رفتن خود اشاره می‌کند و می‌نویسد:

در مدت دو سال، قرآن خواندن را یاد گرفتیم. در آن زمان معمول بود که کودکی را که قرآن تمام کرده بود با تشریفات و سوار بر اسب از خانه آموزگار به خانه خود می‌بردند و چایی و شیرینی می‌دادند. درباره من هم همین تشریفات انجام شد و کودکان دبستان در پیش اسب من سرودخوانان مرا به خانه بردند.^۳

بعد از اتمام عم‌جزء، کتاب‌های کوچک و ساده دیگری نیز تدریس می‌شدند مثل *مثل نان و حلوا*ی شیخ بهایی، *عاق والدین*، *گرگ و روباه*، *موش و گربه*ی عبید زاکانی، *حسین‌گرد*؛ و سپس کتاب‌های سنگین و دشوارفهمی نظیر *گلستان و بوستان سعدی*، *دیوان حافظ*، *نصاب الصبیان*، *صد کلمه قصار*، *حیات القلوب و حلیة المتقین* مجلسی^۴؛ و اشعار شاعرانی مثل وفایی،

۱. محمد بن منور، *اسرارالتوحید*، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. شاردن، *سفرنامه*، ج ۳، ص ۹۳۶.

۳. زریاب خویی، *شط شیرین پیر شوکت*، ص ۴۷.

۴. یارشاطر، *دانشنامه ایران و اسلام*، ج ۱، ص ۱۹۲.

شوشتری، دیوان جودی (نام کتابی منظوم در نعت و مرثیه شهیدان کربلا و شرح مصائب دختر پیغمبر) و جز آن. به نظر می‌رسد کتاب‌های مکتب‌خانه‌های ایران ثابت و یکسان نبوده‌اند، بلکه انتخاب کتاب به فراخور منطقه جغرافیایی و توانایی‌های استاد و شاگرد تغییر می‌کرده است.^۱

پس از دوره مکتب، کسانی که خواهان معلومات بیشتری بودند به مراکز بزرگ‌تر تعلیم و تربیت می‌رفتند که از آن با عنوان «مدرسه» یاد کرده‌اند. این مدارس، که بیشتر به تربیت فقیه و مفتی و مدرس علوم شرعی و دینی می‌پرداختند، در سراسر جوامع اسلامی رونقی چشمگیر داشته‌اند. «این مدارس را معمولاً عده‌ای از مردم دیندار برای ادّخار حسنات و کسب ثواب آخروی و خدمت به دین و نشر علوم دینی بنا می‌کرده و املاک بسیار بر آن‌ها وقف می‌نموده‌اند.»^۲ گویی برخی از این مدارس به شکل شبانه‌روزی دایر بوده‌اند و به هر طالب علم، که در مدرسه‌ای اشتغال داشته، خُجره و عُرفه‌ای خاص و مُشاهره و حقوقی مُعین می‌دادند. البته، پرآوازه‌ترین آن‌ها مراکزی بودند که در زمان خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸ - ۴۸۵ ق)، وزیر مقتدر سلجوقیان، در چند شهر بزرگ اسلامی بنا گردیده بودند، و به مناسبت لقب او، همه آن‌ها را «نظامیه» می‌گفتند.

در باب نظامیه‌ها^۳ کتب و مقالات بسیار نوشته شده است. به نظر

۱. در کتاب تاریخ ادبیات کودکان و نوجوانان، جلد دوم و سوم، آن دست کتاب‌های مکتب‌خانه‌ای که از دیرباز در مکتب‌خانه‌های دوره اسلامی خوانده می‌شدند، به طور مفصل و تک‌به‌تک بررسی شده‌اند. خوانندگان می‌توانند برای پژوهش یا مطالعه برخی از متن‌های چنین کتاب‌هایی به این منبع مراجعه کنند. ۲. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۳۱.

۳. نظامیه عنوان عمومی مدارس مهم اسلامی بود که خواجه نظام‌الملک طوسی در شهرهای بزرگ اسلامی (بلخ، نیشابور، هرات، اصفهان و بغداد) تأسیس کرد. هر مدرسه مسجد و کتابخانه و بیمارستان داشت و در آن استادان و واعظان به تربیت و تعلیم طلاب موظف و مشغول بودند. از آن میان، نظامیه بغداد شهرت بیشتر داشته است. مدارس نظامیه اغلب اختصاص به فرقه شافعیه داشت و خواجه خود از پیروان این مذهب بود. اداره اوقاف و امور این مدارس به دست متولیان بود که اغلب از طرف سلطان معین می‌شدند. استادان و مدرسان و واعظان نیز از بین مشاهیر علمای عهد انتخاب می‌شدند، چنان‌که کتابداران نیز همواره از علما و ادبای بزرگ بودند. تدریس و تولی نظامیه اصفهان یا صدریه با آل خجند، و تصدی امور نظامیه نیشابور با امام‌الحرمین جوینی بود، و تولیت نظامیه بغداد را اعیان خواجه داشتند. از استادان مشهوری که در این مدارس به تدریس پرداخته‌اند، ابو حامد غزالی، صدرالدین خجندی و ابوالفرج ابن‌الجوزی

می‌رسد که این مدارس تقلیدی از دانشگاه‌ها و مدارس پیش از اسلام در ایران بوده‌اند، که بعدها خود سرمشق مدارس دیگری قرار گرفته‌اند که پس از آن ساخته شده‌اند. اگرچه مدارس نظامیه بعد از حمله مغول به تدریج از میان رفتند، اما سنت مدرسه‌سازی در همه ادوار تاریخی ایران همیشه برقرار بوده و بعد از پیدایش صفویه نیز این کار دنبال می‌شد و در بسیاری از شهرهای ایران، از جمله اصفهان، پیدا شد، که نمونه بارز آن مدرسه چهارباغ است، و در عصر قاجاریه نیز می‌توان از مدرسه دارالشفاء و مدرسه بزرگ سپهسالار (شهید مطهری کنونی) نام برد.^۱

دکتر ذبیح‌الله صفا، در کتاب تاریخ ادبیات در ایران، برخی از مهم‌ترین مراکز تعلیم و مدارس علوم دینی در قرن‌های پنجم تا یازدهم هجری را برشمرده است.^۲

ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ ق)، جهانگرد معروف قرن هشتم، نیز از مدارس متعددی اسم می‌برد و گزارش‌هایی از نحوه تحصیل و اداره آن‌ها در جهان اسلام به دست می‌دهد. بی‌گمان، گزارش‌های ابن بطوطه از این مدارس برای آشنایی با جریان فرهنگی جوامع اسلامی بسیار خواندنی و در خورتوجه است. ابن بطوطه، وقتی که از راه مکه به عراق و از عراق به ایران وارد می‌شود، نخستین شهری که از آن دیدن می‌کند، شوشتر است. وی از مدرسه مهم این شهر (مدرسه امام شوشتری) گزارشی می‌دهد که در نوع خود شنیدنی و درخور تأمل است.^۳

در خصوص کتب و منابع درسی دوره‌های بالاتر، مثل سطح عالی در مدارس قدیم، به کتاب‌های زیادی می‌توان اشاره کرد که اغلب عربی بودند و جنبه ادبی و بلاغی داشتند و به مباحثی چون صرف و نحو عربی، معانی و

شهرت بسیار دارند. انوری شاعر و رشید وطواط و ظهیر فاریابی و شیخ سعدی هم از جمله کسانی هستند که در این مدارس به تحصیل پرداخته‌اند. خطیب تبریزی، از مشاهیر فضلا و ادبای عصر خود، نیز چندی کتابدار نظامیه بغداد بوده است (مصاحب، دایرة‌المعارف فارسی، ج ۲، ص ۳۰۲۷؛ و زرین‌کوب، فرار از مدرسه، صص ۵۳ - ۷۴).

۱. — باستانی پاریزی، «خواب‌هایی در خوابگاه»: کلک، ش ۳۹، ص ۸۲.
 ۲. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، صص ۲۱۴ - ۲۵۰، ج ۳، ص ۲۰۷ به بعد؛ ج ۴، صص ۸۲ - ۸۶؛ ج ۵، ص ۲۲۶.
 ۳. ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۲۳۸.

بیان، علم منطق و علم اصول، فقه، تفسیر و رجال، فلسفه، ریاضیات، هیئت و طب می‌پرداختند، و هر رشته کتاب‌های خاص و مشخصی داشت.^۱ البته، از نگاه آسیب‌شناسانه، چند نکته انتقادی در خصوص آموزشگاه‌های علوم دینی در درازنای تاریخ بازگوکردنی است. نخست آنکه رواج این مدارس، خود وسیله‌ای برای جلوگیری از نشر علوم عقلی و سبب رواج زبان عربی و ضعف زبان پارسی بوده است.^۲ و دیگر آنکه، از آنجا که هزینه اداره این مدارس از محل موقوفات یا نذورات صورت می‌گرفته، بسیاری از افراد جامعه تمایل به رفتن به مدارس و خانقاه‌ها داشتند و زندگی خود را با مستمری و وظیفه‌ای که بدان‌ها تعلق می‌گرفت سپری می‌کردند، و این بهانه‌ای برای گریز از تلاش و کار و رواج تن‌پروری و سایه‌نشینی بود. در همه ادوار تاریخی، وجود این نوع مدارس رواج بخصوصی داشته است. شاردن در سفرنامه‌ی خود، در عصر صفویه، به این نکته اشاره می‌کند:

در ایران، مدارس طلبه‌نشین چندان زیاد و عایدات آن‌ها آن قدر است که از چهارصد هزار تومان، معادل ۴/۵۰۰/۰۰۰ لیور، درمی‌گذرد و با توجه به این درآمد سرشار و اندک مستمری که به هر یک از طلاب داده می‌شود می‌توان به تعداد تقریبی طلبه‌ها پی برد و نیز می‌توان به این حقیقت واقف شد که بیگاری و بی‌دانشی و کثرت آزمندی این عده چه مصائب و مشکلاتی به کشور وارد می‌کند.^۳

اما این نکته را نباید نادیده گرفت که تعلیم و تربیت در مدارس قدیم با ضعف‌ها و قوت‌هایی همراه بوده و نمی‌توان برخی از مزایا و روش‌های مطلوب آن را یکسره نادیده گرفت یا تخطئه کرد.^۴ شاید یکی از موارد

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر و دقیق در خصوص منابع و کتب تحصیلی در مدارس قدیم ← شهابی، «آموزش و پرورش در مکاتب قدیم»، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۲۹ و ۳۰، صص ۱۱ - ۶۲؛ جعفر شهیدی، «کتاب‌های درسی قدیم»، در سجادی، نامه کریمان (یادمان دکتر حسین کریمان)، صص ۱۷۱ - ۱۸۱.

۲. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۳۱.

۳. شاردن، سفرنامه، ج ۳، ص ۹۳۸.

۴. در مجله فرهنگ ایران‌زمین مقاله‌ای با عنوان «آموزش و پرورش در مکاتب و مدارس قدیم» از دکتر علی‌اکبر شهابی درج شده که نوشته‌ای مفصل و خواندنی و درخور توجه و استناد است.

قابل دفاع از مکاتب قدیم، همین بس که بیشتر استادان و پژوهشگران بی‌مانند و برجسته نسل اول و دوم فرهنگ و ادب ایران، نظیر بدیع‌الزمان فروزانفر، سید حسن تقی‌زاده، احمد بهمنیار، علامه محمد قزوینی، علامه علی‌اکبر دهخدا، مجتبی مینوی، محمدتقی بهار، جلال‌الدین همایی، مدرس رضوی، علی‌اکبر فیاض و دکتر محمد معین از نسل اول و شخصیت‌هایی چون عباس زریاب خویی، عبدالحسین زرین‌کوب، سیدجعفر شهیدی، مهدی محقق، محمدرضا شفیعی کدکنی و بسیاری دیگر از نسل دوم، همه تربیت‌شدگان چنین کانون‌هایی بودند و سپس وارد خدمت وزارت معارف و آموزش و پرورش جدید شدند. به نظر می‌رسد که فرهنگ و اندیشه معاصر ایران بسیار مدیون اینان باشد که اغلب برآمده و برخاسته از مدارس سنتی قدیم بودند. بی‌گمان تسلط، توانایی و توغّل آنان در متون کهن و عربی‌دانی و ادب‌شناسی آنان از مواردی است که مدارس جدید و نیز مراکز دانشگاه‌های نوپا، هرگز و مطلقاً، نتوانستند چنین دانش‌آموختگانی را به جامعه زمان خود معرفی کنند هر چند نباید فراموش کرد که پیوند و آشنایی این نام‌آوران با دانش‌های جدید و فرهنگ غرب، در برکشیدگی آن‌ها، نقشی بی‌چون و چرا داشته است.

اما، با وجود کثرت و رونق مکتب و مدرسه در گذر تاریخ، هیچ‌گاه چهره مدرسه و تحصیل در نظر کودکان و بچه‌ها، شیرین و خوشایند نبوده و همیشه با آمیزه‌ای از ترس و تشویش همراه بوده است. حتی این باور تا سطوح بالاتر تحصیل نیز ادامه داشته است؛ احساس و انزجاری که بی‌شک بازتابش در سخن شاعران و عارفان شدیدتر و پررنگ‌تر بوده است. در *اسرارالتوحید* (تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی) حکایتی آمده که

→

نویسنده، در پژوهش و گزارش خود، به دوره‌های تحصیلی عمومی، مقدماتی و دوره سطح و خارج پرداخته و روش‌ها و شیوه‌های تعلیم هر کدام را یک‌به‌یک برشمرده و در ادامه از کیفیت تحصیل در مدارس قدیم و وصفی از ساختمان و حجرات و مدژس، مسجد مدرسه و زندگی انفرادی یا اشتراکی طالبان علم در مدرسه و روابط اخلاقی معلم و هدف آن‌ها از تحصیل و جز آن سخن رانده است. نویسنده در ادامه مقاله خود کوشش کرده تا از روش‌های تعلیم و تربیت در قدیم دفاع کند و آن‌ها را در برابر روش‌های فرهنگ نو قرار دهد (← شهابی، «آموزش و پرورش در مکاتب و مدارس قدیم»، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۲۹ و ۳۰، صص ۱۱ - ۶۲).

بیانگر نگاه گریزان و نفرت‌بار بچه‌ها از درس و مکتب بوده است:

خواجه بوطاهر دبیرستان را عظیم دشمن داشتی، زیادت از آنک کودکان دیگر دارند و سخت به دشواری رفتی به دبیرستان و پیوسته فرصتی می‌جستی که به نوعی از دبیرستان رهایی یابد. روزی بر لفظ مبارک شیخ رفت که «هر که ما را خبر آورد که درویشان می‌آیند، هر آرزو که از ما خواهد بدهیم». و چند روزها بود که شیخ ما را هیچ مسافر نرسیده بود و شیخ عظیم آرزومند رسیدن درویشان بود. خواجه بوطاهر، چون این سخن از شیخ ما بشنود، حالی بر بام شد و از اطراف تجسس آمدن درویشان می‌کرد و مترصد می‌بود. اتفاق را هم در ساعت جمعی از درویشان از جانب طوس پدید آمدند. خواجه بوطاهر خوشدل از بام فرو دوید و شیخ را گفت: «ای شیخ! جمعی درویشان می‌رسند». شیخ گفت: «اکنون چه خواهی؟» گفت: «آنک به دبیرستان نشوم امروز». گفت: «مشو». گفت: «فردا نشوم». گفت: «مشو». گفت: «این هفته نشوم». گفت: «مشو». گفت: «این ماه نشوم». گفت: «مشو». گفت: «هرگز به دبیرستان نشوم». شیخ گفت: «مشو، آنا فتحنا بیاموز و ظاهره کن^۱، دیگر به دبیرستان مشو». خواجه بوطاهر خوشدل گشت.^۲

بی‌شک یکی از ریشه‌های بیزاری و بی‌تابی از مدرسه، خشونت و سختگیری بیش از حد استادانش بوده که به شاگردان روا می‌داشتند. اگر بخواهیم سیمای مدرسه را از روزگاران گذشته تا نزدیک به دوران معاصر در معرض دید و داوری قرار دهیم، بی‌گمان با دو کلمه «تمرین» و «تنبیه» بسیار گره خورده است؛ به‌ویژه تنبیه بدنی که اصلی ثابت و جداناپذیر در دستگاه تعلیم و تربیت شناخته می‌شده است. در تمامی مدارس، همیشه یک نوع ترس از شکنجه‌های طاقت‌فرسا و تمرین‌های آزارنده حاکم بوده و این هراس و وحشت در چهره‌های عبوس و فاقد عطف و معلمان و مربیان خشن، مشخص‌تر می‌شده است.

خاقانی (۵۲۰ - ۵۸۲ ق)، که به مدت هفت سال تحت تعلیم عموی خود کافی‌الدین عمر بن عثمان بوده، با اهرم‌های تنبیه و تکرار او پرورش یافته، به

۱. به معنی به خاطر سپردن و از بر کردن (فرهنگ سخن).

۲. محمد بن منور، اسرارالتوحید، ج ۱، ص ۳۶۴.

ای که از دست عموی خود بارها کتک خورده است.

من خُرد و چنو بزرگواری چوپان چو من بهیمه‌واری
من چویش خورده وقتِ تعلیم شا... هزار نوبت از بیم^۱

به هر حال، تنبیه و تکرار بیش از حد و عدم عطوفت در رفتار و اخلاق

آموزگاران، خود موجب فرار و نفرت یا ترس و لرز کودکان می‌شده است. این عبارت از مرزبان‌نامه، نوشتهٔ سعدالدین وراوینی (۷۶ ق)، نشان می‌دهد که اطفال از ترس شلاق (دوال) درس می‌خواندند و نه از روی میل و علاقه: «بدان کودک ماند که تا در مکتب باشد از بیمِ دوالِ معلم پای در دامنِ تأدب کشیده دارد».^۲

در اینجا باید یادآور شد که قدما سختگیری و زجر و تندخویی را لازمهٔ تعلیم و تربیت می‌دانستند و والدین این حق را به مربیان کودکان خود می‌دادند که در تنبیه و گوشمالی فرزندان‌شان اختیار تام داشته باشند و بر این باور بودند که «جور استاد به ز مهر پدر» است. عبارات زیر از فیه‌مافیه و قابوس‌نامه، شاهد روشنی است بر این عقیده و باور گذشتگان:

کودکی غافل را که یک بار پا در فلق [فلک] نهاد بس باشد، فلق را فراموش نمی‌کند، اما کودن فراموش می‌کند. پس او هر لحظه فلق باید.^۳

و به وقت تعلم اگر معلمان او را بزنند او را شفقت مَبَر و بگذار که کودک علم و ادب به چوب آموزد و نه به طبع خویش.^۴

سعدی هم، در قرن هفتم، بر ضرورت تنبیه از جانب آموزگار سخت تأکید کرده است:

ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟ نه هامون نَوَشت و نه دریا شکافت
به خُردی بخورد از بزرگان قفا خدا دادش اندر بزرگی صفا
هر آن طفل کو جور آموزگار نسیند، جفا بسیند از روزگار^۵
در نظر گذشتگان، تربیت فرزند و فراگیری ادب و اخلاق و در کل، آدم شدن را مهم‌تر و اصل‌تر از مَلا شدن و فاضل شدن می‌دانستند. حتی اختیار

۲. وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۷۹.

۱. خاقانی، تحفه‌العراقین، ص ۲۲۳.

۳. فیه‌مافیه، ص ۲۱۷.

۵. سعدی، بوستان، ص ۱۶۵.

۴. عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، ص ۹۶.